

# فطرت و عشق

۳۹

فطرت و عشق از منظر آیت‌الله شاه‌آبادی و امام خمینی قدس سرهما

از منظر آیت‌الله شاه‌آبادی و امام خمینی  
محمد مهدی گرجیان\*

## چکیده

فطرت از موضوعاتی است که در طول تاریخ مورد توجه ادیان آسمانی، اندیشه‌وران و معرفت‌طلبان بوده و هست. فرهیختگان عرصه توحید و دانشوران ساحت انسان‌شناسی، نقد عمر خویش را صرف این کالای ثمین کرده و همت خویش را در بحر معرفت فطرت به غواصی کشانده‌اند تا دُرّ عشق را از صدف فطرت اصطیاد کنند. موضوع فطرت از یک منظر، بحث فلسفی است؛ چرا که با سه موضوع مهم فلسفه (خدا، جهان، انسان) ارتباط دارد و از منظر دیگر، بحث فطرت و عشق از موضوعات و مسائل عرفانی شمرده می‌شود (چرا که مهم‌ترین موضوع عرفانی عبارت از توحید و موحد است) و عارفان به نحو تفصیلی با زاویه دید نافذ خود به بحث و مذاکره و سرانجام به چشیدن آن پرداخته‌اند.

از منظر ثالث، به مباحث روان‌شناسی و علوم مرتبط به آن نیز مربوط می‌شود؛ چنان‌که با مباحث معرفت‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، دین‌شناسی، معاد، تعلیم و تربیت و مباحث این‌گونه‌ای ارتباط دارد، و در رأس همه آن‌ها در منابع و آموزه‌های دینی (قرآن و سنت) نیز روی مسأله فطرت تکیه فراوانی شده است که در نهایت هر اندیشه‌وری با رویکرد خاص خود، آیات و روایات وارد در این باب را به تفسیر نشسته که در این میان لطایف عرفانی عارفان متأله حلاوت ویژه‌ای دارد که مباحث را در

\* استادیار مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم

تاریخ دریافت: ۸۴/۲/۱۵

تاریخ تأیید: ۸۴/۳/۲

باب فطرت به نحو فطری تفسیر کرده، با نگاه ویژه خود با مبدأ فطرت و عشق و گام‌های عاشقانه به مقصد معشوق رهسپار شدند، از میان عارفانی که در این عرصه به بحث نشسته‌اند می‌توان به عارف کامل میرزا محمدعلی شاه آبادی رحمته‌الله علیه و خلف صالحش حضرت امام خمینی رحمته‌الله علیه اشاره کرد که با استفاده از آموزه‌ها و یافته‌های پیشینیان، لطایف ذی‌قیمتی را نیز به آن افزوده‌اند.

واژگان کلیدی: فطرت، دین، شاه‌آبادی، امام خمینی، عرفان، عشق.

## بحث لغوی

قصدنکارنده طرح مباحث لغوی به نحو مستقصی و کامل نیست؛ بلکه مدخلی جهت ورود به بحث است که به مقدار ضرورت بسنده می‌شود.

## واژه فطرت

لغویان فَطَّرَ را به معنای خلقت گرفته‌اند (الفطرة بالكسر، الخلقه) (جوهری، صحاح اللغة). فطر به معنای شق و پاره کردن نیز هست؛ چرا که خلقت، گویی پاره کردن پرده عدم و حجاب غیبت است و به همین معنا نیز افطار صائم است. گویی هیأت اتصالیه امساک را پاره کرده است (امام خمینی، ۱۳۶۸: ص ۱۵۳).

گرچه ماده فطر مکرر در قرآن آمده، این لغت با این صیغه و با این وزن یعنی فطرت بر وزن فعلت فقط در یک آیه آمده که در مورد انسان است و این که دین فطرت الله است (مطهری، ۱۳۶۱: ص ۱۱).

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم (۳۰)، (۳۰)).

در منابع اسلامی، یعنی در قرآن و سنت، روی اصل فطرت فراوان تکیه شده است.... ظاهراً این کلمه، پیش از قرآن سابقه‌ای ندارد (مطهری، همان، ص ۱۴).

ابن اثیر می‌نویسد:

الفطر الابتداء و الاختراع و الفطرة منه (ابن اثیر، النهايه)

فطر یعنی ابتدا کردن، ابتدا و اختراع (خلقت ابتدایی که به آن ابداع نیز می‌گویند که تقلیدی نیست) و فطرت نیز این گونه است.

مقصود از فطرت الله که خدای تعالی مردم را بر آن مفضور فرموده، حالت و هیأتی است

که خلق را به آن قرار داده که از لوازم وجود آن‌ها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آن‌ها بر آن مخمّر شده است، و فطرت‌های الهی چنان چه پس از این معلوم شود، از الطافی است که خدای تعالی به آن اختصاص داده، بنی‌الانسان را از بین جمیع مخلوقات، و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این گونه فطرت‌هایی که ذکر می‌شود نیستند یا ناقصند و حظ کمی از آن دارند (امام خمینی رحمته‌الله علیه، همان، ص ۱۵۴).

در حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

کل مولود یولد علی الفطره فایواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه.

هر مولودی بر فطرت الهی و اسلامی به دنیا می‌آید و پدر و مادرش او را [از فطرت اولیه دور می‌سازند] یهودی یا نصرانی یا مجوس قرار می‌دهند (احسائی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۳۵، فصل ۴، ح ۱۸).

در حدیث علوی نیز آمده است

لیستأدوهم میثاق فطرته و... (نهج البلاغه، خطبه اول).

پیامبران آمدند تا از مردم وفا به عهدی را که از فطرتشان است بخواهند.

## فطرت و طبیعت

لوازم وجود مدرک را فطرت گویند و لوازم وجود غیرمدرک را طبیعت خوانند، و از این جهت گفته نمی‌شود که فطرت آب، رطّب است؛ بلکه گفته می‌شود طبیعتش چنین است؛ پس صحیح است نسبت فطرت به خداوند، کما قال سبحانه فطرة الله (آیت‌الله شاه‌آبادی، ۱۳۸۰: ص ۱۲۷) گرچه هر دو یک امر تکوینی است، ولی فطرت از طبیعت آگاهانه‌تر است.

## امور فطری

گرچه در محاورات و مباحث مطروحه به نحو تسامحی مواردی را به صورت امر فطری احصا می‌کنند، از مباحث تخصصی عرفانی امور فطری را فقط چهار امر می‌دانند:

۱. حس که به واسطه آن، انسان ملکی باشد؛
۲. خیال که به واسطه آن، انسان ملکوتی باشد؛
۳. عقل که به واسطه آن، انسان جبروتی باشد؛
۴. عشق که به واسطه آن، انسان لاهوتی و فانی در حق شود (آیت‌الله شاه‌آبادی، همان).

## فطرت الاهی

از آن‌جا که ذات اقدس الاهی صرف کمال، و خود به ذات خویش، عالم به علم قبل الایجاد است و حتی به همین علم خویش نیز عالم است، به تمام ما سوی الله از ازل تا ابد نیز عالم است که اهل الله آن علم را از جهت وحدت، علم اجمالی و به جهت نهایت انکشاف و وضوح که ناشی از علم علت به معلول خود است، به کشف تفصیلی و علم عنایی تعبیر می‌کنند و از آن‌جا که مناط عشق، ادراک کمال است و ادراک ذات خداوند به کمالاتش اقوی الادراکات است چرا که ذات مدرک و مدرک اقوی الموجودات است پس به تبع، ادراک نیز این‌گونه خواهد بود؛ پس ذات مقدس الاهی در نهایت ابتهاج و عشق به ذات خویش است و بهجتی و عشقی بالاتر از آن نیست.

عشق به آثار نیز از آثار همین عشق به ذات است که من عشق شیئاً عشق آثاره؛ هر کسی به چیزی عشق بورزد، به آثار آن هم عشق می‌ورزد.

## ویژگی‌های فطرت

در بحث‌های مقدماتی، مهم‌ترین و برترین امر فطری را عشق نام نهاده‌ایم که به واسطه آن انسان، لاهوتی و فانی در حق می‌شود و چون از ویژگی‌های امر فطری ملازم وجود بودن و از هیأت‌های مخمره در اصل طبیعت است می‌توان ویژگی‌های ذیل را از لوازم فطرت دانست.

۱. هیچ‌کس در اصل آن اختلاف ندارد و اختلاف فقط در مراتب شدت و ضعف آن است که بنا به عواملی این‌گونه می‌شود؛ ولی از آن‌جا که حقیقت واحده ذات مراتب است - همان‌گونه که در وجود این‌گونه است - حقایق متباینه نخواهد بود و به همین جهت انسان مفتخر است به این کرامت عظمی که «خلق الله آدم علی صورته» یعنی خداوند، آدم را بر صورت خود آفریده است (مجلسی، ۱۳۴۰ق:ج ۴، ص ۱۱ ح ۱، باب ۲).

به همین سبب است که عالم و جاهل و وحشی و غیرمتمدن و شهری و صحرا نشین در آن متفقند. هیچ‌یک از عادات و مذاهب و طریق‌های گوناگون در آن راهی پیدا نکنند و خلل و رخنه‌ای در آن پیدا نشود. اختلاف بلاد و اهویه و مأنوسات و آرا و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابداً تاثیری نکند (امام خمینی، همان: ص ۱۵۵)؛ به همین سبب می‌گویند: اختلاف مراتب فهم و شعور انسان خلدش‌های بر اصل آن وارد نمی‌آورد و اگر امری از امور وجودی انسان این‌گونه شد،

از احکام فطرت نخواهد بود و باید آن را از فطریات بیرون دانست و به همین دلیل در آیه شریفه آمده است:

فطر الناس علیها. همه مردم این گونه‌اند و در ادامه فرمود: لا تبدیل لخلق الله.

عواملی مثل عادات تغییر می‌یابد؛ ولی امر فطری تغییر نمی‌یابد (اقتباس از امام خمینی رحمته الله علیه، همان).

۲. فطرت از اموری است که از همه بدیهیات بدیهی‌تر است؛ چرا که اموری در آن اختلاف راه ندارد. امری که ابده بدیهات باشد، لوازم آن نیز این‌گونه خواهد بود؛ پس اگر توحید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از بدیهی‌ترین بدیهیات و ضروریات باشد؛ و لکن اکثر الناس لایعلمون، و این مسأله را در منطق نیز آمده است، که امور بدیهی نیز گاهی مورد غفلت قرار می‌گیرد؛ بدین سبب برای فهم آن فقط اسباب انتباه را مطرح کرده‌اند.

۳. فطرت یاد شده در انسان نه جعل مستقل دارد و نه جعل تألیفی ما بین ذات و ذاتی؛ بلکه مجعول بالاصاله وجود انسان است و عشق و فطرت فقط مجعول بالتبع است.

آن‌گونه که از آیه شریفه (فطر الناس علیها) استفاده می‌شود و به قول مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی، اگر جعل تألیفی بود، تعبیر از «علیها» نمی‌کرد؛ بلکه فطر الناس معها می‌فرمود و حتی جعل تألیفی عقلاً نیز محال است؛ پس فطرت و عشق از انسان جدایی ناپذیر بلکه با خلقت انسان عجین است.

۴. عشق که فطرت الهیه است، چون اکتسابی نیست، اختلاف و انقلاب در آن راه ندارد؛ چرا که ید اکتساب و اختلاف از آن مقطوع است؛ بدین لحاظ به صفت عصمت متصف است و اشتباه در آن راه ندارد؛ پس احکامش متبع و ممضی خواهد بود. در آیه شریفه آمده است: لا تبدیل لخلق الله؛ چرا که دست اکتساب از آن به‌دور است؛ پس تغییر و تخلف ندارد و الذاتی لا یعلل و لا یتخلف (سبزواری، شرح منظومه تعریف ذاتی و عرضی)؛ بنابراین، عشق از انسان منفک نشود (اقتباس از شاه‌آبادی، همان: ص ۱۲۹).

۵. فطرت در کشف حقایق، حقیق است و از این جهت ارشاد فرموده لزوم و توسل به آن را فی قوله تعالی فطرة الله که منصوب است از باب اغراء<sup>۱</sup> به فعل محذوف کانه فرموده: الزم فطرة الله؛ فطرت الاهی، را ملازم دائم باش.

<sup>۱</sup> . اغراء اصطلاح نحوی است. اغراء در لغت به معنای تشویق است؛ اما در اصطلاح نحوی، الزام مخاطب است به توجه کردن او بر آنچه پسندیده است، و در مقابل آن تحزیر، الزام مخاطب است به احتراز از مکروه، مانند ایاک و الشر.

۶. عشق از صفات حقیقیه ذات الاضافه است؛ یعنی متعلق و معشوق می‌خواهد. نظیر عقل و معقول و علم و معلوم؛ پس وجود عشق بالفعل کشف از وجود معشوق کند قطعاً و لزوماً (شاه‌آبادی، همان: ص ۱۳۰).

جهان چه ازلی و چه ابدی باشد یا نه و چه سلسله‌های موجودات غیر متناهی باشد یا نه، همه فقیرند؛ چون هستی، ذاتی آنان نیست. اگر با احاطه عقلی جمیع سلسله‌های غیر متناهی را بنگری، آوای فقر ذاتی و احتیاج در وجود و کمال آنها به وجودی که بالذات موجود است و کمالات، ذاتی آن است، می‌شنوی، و اگر به مخاطبه عقلی خطاب به سلسله‌های فقیر بالذات نمایی که ای موجودات فقیر چه کسی قادر است رفع احتیاج شما را نماید، همه با زبان فطرت هم‌صدا فریاد می‌زنند که ما محتاجیم به موجودی که خود همچون ما فقیر نباشد در هستی و کمال هستی، و این فطرت نیز از خود آنان نیست (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (روم (۳۰): ۳۰). فطرت توحید از خداوند است و مخلوقات فقیر بالذات مبدل نمی‌شوند به غنی بالذات، و امکان ندارد چنین تبدیلی، فقیر و محتاجند، جز غنی بالذات، کسی رفع فقر آنان را نخواهد کرد، و این فقر که لازم ذاتی آنان است همیشگی است، چه این سلسله ابدی باشد یا نباشد، ازلی باشد یا نباشد (صحیفه امام، امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۶، ص ۲۰۷ و ۲۰۸).

### معشوق نفس و معشوق حقیقی فطرت

از آن‌جا که معلوم اول انسان، نفس او است به‌نحو علم حضوری و انسان مدرک ذات خود و خود بین است پس معشوق ابتدایی خود او است؛ بدین سبب، معجب و خودپسند و مستبد و خود رأی و آزادی طلب و راحت‌خواه است. چون شیطان خودبین خودخواهی کرد و انا خیر منه (اعراف (۷): ۱۲) و به استبداد رأی، ترک سجده بر آدم کرد و خود را از تکلیف آزاد ساخت، به راحت پیوسته، چنانچه اولیای شیطان در مقابل انبیای کلمه ان انتم الا بشر مثلنا که از ناحیه استقلال و استبداد بود ایشان را از استظلال به ظل وجود آنها محروم ساخت (شاه‌آبادی، همان: ص ۱۳۱).

دعوت انبیای عظام و اولیای الهی به آن بود و هست که انسان از معشوق ابتدایی گذر کرده، به معشوق حقیقی برسد و مادامی که در این دامگه عشق ابتدایی اسیر است نمی‌تواند به اوج ملکوت راهی یابد. و با تنبه کمی متوجه می‌شود که مادامی که انسان مبتلا به معشوق

نفس است و تا زمانی که از این دامگه خارج نشود، به وصال معشوق حقیقی نایل نشود؛ پس حنافت و اعراض را در آیه شریفه، قید طلب عاشق مقرر فرموده است؛ چرا که قال تعالی: فاقم وجهک للدين حنیفاً و معصوماً ﷺ در درجات علم درجه اول را انصاف<sup>۱</sup> دانسته است. کما این که در کتاب *خصال*، ج ۱، ص ۲۸۷ رقم ۴۳ قال الباقر ﷺ «جاء رجل الى النبی (ص) فقال يا رسول الله، ما حق العلم؟ قال الانصاف له، قال ثم مه؟ قال الاستماع، قال ثم مه؟ قال الحفظ له، قال ثم مه؟ قال ثم العمل به، قال ثم مه؟ قال ثم النشر». و معلوم است مادامی که تخلیه دل از بیگانگان نشود، توجه به مقصد مقصود نتوان کرد: *مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ* (احزاب (۳۲)، ۴) یعنی خداوند، درون انسان دو قلب قرار نداده است، و بدون حضور قلب و اقامه روی دل به سوی مقصد، مقصود حاصل نشود (شاه‌آبادی، همان: ص ۱۳۱ و ۲، برگرفته ...) و در بحث‌های آینده درباره با این چهار خصوصیت انسان بحث بیشتری خواهیم داشت.

#### فطرت اصلی و فطرت تبعی (عشق به کمال مطلق و تنفر از نقص)

حق تبارک و تعالی با عنایت و رحمت خود به ید قدرت خود که طینت آدم اول را مخمر فرمود،<sup>۲</sup> فطرت و طینت به آن مرحمت فرمود یکی اصلی، دیگری تبعی که این دو فطرت، براق سیر و رفرع عروج او است به سوی مقصد و مقصود اصلی و آن دو فطرت، اصل و پایه جمیع فطریاتی است که در انسان مخمر است و دیگر فطریات شاخه‌ها و ارواق آن است. یکی از آن دو فطرت که سمت اصلیت دارد، فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است... و دیگری از آن دو فطرت که سمت فرعیت و تابعیت دارد، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمر بالعرض است و به تبع آن فطرت عشق به کمال، تنفر از نقص نیز مطبوع و مخمر در انسان است (امام خمینی، ۱۳۸۲: ص ۶۲۸). در صورتی دو فطرت اصلی و فرعی کارکرد اصلی خود را خواهند داشت که محکوم به حجاب طبیعت نشده باشند که در این صورت، نورانیت خویش را از دست داده، به احکام طبیعت محکوم می‌شوند و در حجاب باقی می‌مانند و مبدأ جمیع شر و منشأ جمیع شقاوت و بدبختی‌ها خواهند شد.

احکام آسمانی و دستوره‌های انبیای عظام و آیات باهرات طبق نقشه فطرت طرح ریزی شده است و تمام احکام الهی نیز طبق دو فطرت اصلی و تبعی به دو قسم کلی و دو

<sup>۱</sup> الانصاف السکوت عند الاستماع و الکف عن کل ما توجب الحرمان من الاخذ و الفهم.

<sup>۲</sup> حدیث قدسی ( خَمَّرَتْ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي اَرْبَعِينَ صَبَاحًا ) عَوَالِي اللَّيَالِي، ج ۴، ص ۹۸، ح ۱۳۷.

مقصد اصلی منقسم می‌شود.

## احکام فطرت

«مقصد اوّل که اصلی و استقلالیه است، توجه دادن به فطرت به کمال مطلق است که حق جل و علا و شؤون ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه او است که مباحث مبدأ و معاد و مقاصد ربوبیات از ایمان بالله و کتب و رسل و ملائکه و یوم الاخر» و اهم و عمدۀ مراتب سلوک نفسانی و بسیاری از فروع احکام از قبیل مهمات صلات و حج به این مقصد مربوط است یا بی واسطه یا با واسطه.

مقصد دوم که عرضی و تبعی است، تنفّر دادن فطرت است از شجرۀ خبیثۀ دنیا و طبیعت که ام النقائص و ام الامراض است و بسیاری از مسائل ربوبیات و عمدۀ دعوت‌های قرآنی و مواعظ الهیه و نبویه و ولویّه و عمدۀ ابواب ارتیاض و سلوک و کتیری از فروع شریعات از قبیل صوم و صدقات واجبه و مستحبّه، و تقوا و ترک فواحش و معاصی به آن رجوع کند (امام خمینی، ۱۳۷۷: ص ۸۰ و ۸۱).

احکام فطرت را می‌توان به دو قسم عمدۀ تقسیم کرد:

### أ. توحید و اوصاف توحید

البته عشق به کمال مطلق منشأ عشق به علم مطلق، قدرت، حیات و ارادۀ مطلقه و اوصاف جمال و جلال در فطرت تمام افراد بشر موجود است و هیچ انسانی در اصل این فطرت بر دیگری ممتاز نیست؛ ولی مدارج و مراتب فرق دارد؛ یعنی احتجاب به طبیعت و کثرت و قلت حجاب‌ها و فراوانی و کمی اشتغال‌ها به کثرت و وابستگی به دنیا باعث می‌شود که انسان‌ها در تشخیص کمال مطلق متفرق و مختلف شوند.

در نهایت همۀ شروری که از انسان سر می‌زند، به واسطۀ احتجاب فطرت و فطرت محجوبه است و خود فطرت به سبب حجاب‌ها شریّت بالعرض یافته و شریر شده است و اگر این حجاب‌های ظلمانی، بلکه نورانی از رخسار شریف فطرت برداشته شود و فطرت به همان طور که به ید قدرت الاهی تخمیر شده، مخلی به روحانیت خود باشد، آن وقت عشق به کمال مطلق بی حجاب و اشتباه در او هویدا می‌شود و محبوب‌های مجازی و بت‌های خانۀ دل را در هم می‌شکند و خودی و خودخواهی و هر چه هست را زیر پا می‌نهد و دستاویز دلبری می‌شود که تمام دل‌ها (خواهی نخواهی) به آن متوجه است و تمام



فطرت‌ها دانسته و ندانسته طلبکار اویند، و صاحب چنین فطرت هر چه از او صادر شود، در راه حق و حقیقت است و همه راه، وصول به خیر مطلق و جمال جمیل مطلق است و خود این فطرت مبدأ و منشأ خیرات و سعادات است و خود خیر بلکه خیر است (امام خمینی، همان، ص ۸۲).

### ب. فطرت و ولایت

۴۷ اکنون می‌گوییم که این کمال مطلق و جمال علی الاطلاق که همه سلسله بشر عاشق و فریفته‌اند، حق تعالی - جل جلاله - است؛ زیرا به برهان ثابت است که ذات مقدس بسیط الحقیقه است (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰: ج ۶، ص ۱۰۰-۱۰۵) و بسیط الحقیقه باید کمال و جمال مطلق باشد و دیگر موجودات جلوه‌ای از جلوات عقل و رشحه‌ای از رشحات فیض مقدس اویند؛ پس هر یک را محدودیت و تعینی است که تنزل از کمال مطلق دارند و همین معشوق حقیقی که ذات مقدس است، باید واحد علی الاطلاق باشد؛ وگرنه از بساطت حقیقت خارج شود و کمال مطلق نبود و نیز این ذات معشوقه همه سلسله بشر به فطرت اصلیه، دارای همه کمالات است؛ وگرنه از کمال مطلق خارج شود و معشوق کمال مطلق است و چون حقیقت ولایت به نزد اهل معرفت عبارت از فیض منبسط مطلق است (شاه‌آبادی، همان: ص ۱۴، ۳۹، ۴۱) آن فیض، خارج از همه مراتب حدود و تعینات است و از آن تعبیر به وجود مطلق شود. فطرت به آن حقیقت متعلق است؛ اما تعلق تبعی، چنانچه خود آن حقیقت، حقیقت مستظله است و از آن به ظل الله تعبیر کنند و آن را مشیت مطلقه و حقیقت محمدیه و علویه دانند (همان، ص ۱۹۵).

چون فطرت فنای در کمال مطلق را خواهد، حصول آن حقیقت که حقیقت ولایت است، حصول فنا در کمال مطلق است؛ پس حقیقت ولایت نیز از فطریات است و از این جهت است که در روایت شریفه، فطرت الله التي فطر الناس علیها را گاهی به فطرت معرفت تفسیر فرموده (صدوق، ۱۳۹۱ق: ص ۳۳۰، باب ۵۳، ح ۹).

گاهی به فطرت توحید (همان حدیث ۱ و ۲ و ۴ و ۵) و گاهی به فطرت ولایت (تأویل الایات الظاهره، ص ۴۲۷، و بحرانی، بی‌تا: ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۲۳) و گاهی به اسلام (صدوق، همان، ص ۳۲۹، باب ۵۳، ح ۳) و در بعضی از روایات است که از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

فطرة الله التي فطر الناس عليها لا اله الا الله و محمد رسول الله و على امير المؤمنين ولي الله. و تا اين جا توحيد است (بحرانی، بی تا: ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۱۹)، و اين حديث شاهد مقاله ما است که ولايت از شعبة توحيد شمرده می شود؛ زیرا حقيقت ولايت، فيض مطلق است و فيض مطلق، ظل وحدت مطلقه است، و فطرت، بالذات متوجه کمال اصلي، و بالتبع متوجه کمال ظلي است (امام خميني، همان: ص ۹۹ و ۱۰۰).

### احتجاب فطرت عشق از معشوق حقيقي

مقصود از فطرت ثانيه، احتجاب فطرت عشق است از معشوق حقيقي به حب شهوات و زخارف و آمال دنيا که على التحقيق همان حقيقت عشق کمال و عشق خير و عشق خوبی است از اشتباه صغرای نقص به کمال و شر به خير و بدی به خوبی و آلا در اصل کبری خطایی نبود که حب و عشق کمال بوده است.

### حجاب های دهگانه فطرت

اول: غلظت طبيعت و کدورت جوهره نطفه که از مواد کثيفه تحقق یافته باشد؛ دوم: کيفيت ورود در اصلا ب به نحو عصيان: سوم: اهل حجاب بودن اصلا ب؛ چهارم: کيفيت ورود در رحم ( به نحو طغيان بودن)؛ پنجم: احتجاب صاحب رحم به کفر؛ ششم: تغذيه در رحم به محرّمات يا اغذيه کثيفه؛ هفتم: رضاع به لبن حرام يا به اعداد به محرّمات يا به اغذيه کثيفه؛ هشتم: احتجاب مرضعه؛ نهم: تربيت و عادات به قبايح؛ دهم: مجالست با اهل حجاب؛ چنان که در حديث قدسی آمده است:

کل عبادی خلقتم حنفاء فاجتالهم الشياطين عن دينهم و امرهم ان يشركوا بي. تمام بندگان خود را بر فطرت پاک آفريده ام، پس شياطين آنان را از دينشان برگرداندند و به آنان امر کردند که به من شرک بورزند.

در حديث آمده است:

کل مولود يولد على الفطرة و انما ابواه يهودانه و يمجسانه و ينصرانه (کافي، ج ۲، ص ۱۳ و بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۱، ح ۲۲، و ص ۲۷۹، ح ۱۱، ج ۳۹، ص ۳۲۸، ح ۲۷) هر مولودی بر فطرت اسلام به دنيا می آيد اين پدر و مادر او هستند که او را يهودی يا نصرانی يا مجوسی می کنند (برگرفته از شاه آبادی، ۱۳۸۰: ص ۱۴۹ - ۱۵۱).

### راه گذر از معشوق مجازی و وصول به معشوق حقيقي و نشانه هر یک

مهم ترين دليلی که می توان بر مجازی بودن معشوق و عشق مجازی اقامه کرد، آن است

که فطرت الهیه هیچ‌گاه از بین نمی‌رود؛ بلکه فقط محتجب به حجاب می‌شود و برای رفع حجاب محتاج به ریاضت طبیعت و اعمال فکر در کتاب فطرت و مطالعه در معشوق فعلی خود است. اگر انسان علاقه‌مند است تا از معشوق فعلی خود تجاوز کند، این نشانه آن است که معشوق، معشوق حقیقی نیست؛ بلکه مجازی است؛ بدین سبب از او صرف‌نظر کرده؛ به معشوق حقیقی رویکرد خواهد داشت، و اگر توجه به معشوق مجازی به نظر آلی بود مثل نظر حضرت یعقوب به خدمه یوسف، با نظر واقعی منافات نداشته؛ بلکه حبّ ظاهر بود که در مظهر نمایش داشت؛ ولی اگر نظر در معشوقات مجازی به نحو استقلال بوده باشد، نابود خواهد شد؛ چرا که *وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا*؛ هر کس که در دنیا نابینا است، گمراه است؛ پس در آخرت نیز نابینا و گمراه خواهد بود (اسراء (۱۷): ۷۲)؛ پس مبتلایان به حب شهوات و زینت دنیا و امثال آن‌ها در آخرت بیچاره خواهند شد؛ چرا که در عالم آخرت، معشوق عالم محسوس را نخواهند یافت و هر چه در عالم برزخ بکوشند صور معشوقات دنیا را که صرفاً سرابی برای آنان است نیابند؛ بلکه آن صور مودی آنان خواهد شد به نحوی که می‌گویند *يَأْتِيَتْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدُ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ* (زخرف (۴۳): ۳۸)؛ ای کاش بین من و آن‌ها فاصله می‌افتاد همچون فاصله‌ای که بین مشرق و مغرب عالم است (برگرفته از شاه‌آبادی، همان: ص ۱۵۴ - ۱۵۶).

سرآمد معشوق‌های ابتدایی و مجازی، معشوقه نفس او است. سرآمد علل ابتلا به معشوقه نفس، علل چهارگانه نفس است که عبارتند از عجب، استبداد، حریت، راحت طلبی، و راه توجه مجدد به فطرت، زدودن و درمان این مفاسد و امراض از نفس است. انسان به مقتضای فطرتش مدرک، و به دنبال جلب منفعت و دفع ضرر مقرون با علم و اراده است و اصول انسانیت نیز از این جهت در او وجود دارد و مبادی تصویری و تصدیقیه او نزد او بدیهی است و باب تعبد و تقلید در تحقیق اصول بر او بسته است؛ ولی احتجاب به حجب چهارگانه عجب و استبداد، حریت و راحت طلبی مانع وصول به حقیقت است و از آن‌جا که این علل اربعه در خود نفس است باید کتاب نفس بیشتر مورد توجه قرار گیرد تا امراض او برطرف شود، و از آن‌جا که کمال و نقص ملاک معشوقیت و عدم آن است چرا که مناط معشوقیت کمال و مناط مبعوضیت نقص است و در صورتی که معشوقه نفس را بر عاشق عرضه کنیم، پرده از چهره خود برداشته، جهل و عجز را که سرآمد نقایص

است را در خود احساس می‌کند و دست از عجب و خودپسندی برداشته از هوای نفس اعراض می‌کند، در این صورت، به مقتضای فطرت حنیف و سالم به دنبال معشوق حقیقی می‌رود. از طرف دیگر، ملاک حریت و عبودیت، قدرت و عجز است که در علم و جهل ریشه دارند و چون مناط فطری حریت قدرت بر اجرای مقاصد است اگر به مجرد مشیت و اراده توانایی نیز حاصل باشد می‌تواند ادعای حریت و اطلاق کند که فعال ما یشاء و حاکم ما یرید است؛ ولی کسی که خود را ناتوان مشاهده کند و عالم را در برابر خود عاصی ببیند، به‌ویژه در جنب قدرت انبیا و اولیاء سر خجالت به زیر انداخته، دست از حریت کشیده، به عبودیت و رقیب اقرار می‌کند که عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلٰی شَيْءٍ..... (نحل (۱۶): ۷۵)؛ بنده مملوکی که بر هیچ چیز توانا نیست، و برای رفع این مرض، اولیای الاهی در عبادات به اقرار به عبودیت امر کردند.

ملاک استضلال و استقلال علم و جهل به مصالح و مفاسد است؛ بدین سبب، جهال، فارقی بین خود و انبیا نمی‌دیدند و می‌گفتند:

إِن أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا (ابراهیم (۱۴): ۱۰).

شما [=پیامبران] همچون ما از جنس بشر هستید، و پیامبران در مقام جواب استضلال خود که همان عدم استقلال است اشاره می‌کردند و می‌گفتند:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ (کهف (۱۸): ۱۱۰)؛

پس با مطالعه کتب فطرت می‌توان به جهالت خود در مصالح و مفاسد پی برد و به ظل وجود مقدس انبیا و اولیای الاهی - صلوات الله علیهم اجمعین - که ظل الله هستند درآمد و فرمانبرداری کرد و ملاک حرکت و راحت طلبی عشق و عدم آن است.

وجدان یا فقدان معشوق حرکت و راحت می‌آورد و با مطالعه کتاب فطرت، خود را عاشق می‌یابد و به مقتضای فطرت عشق و عدم وجدان معشوق دست از راحت طلبی برمی‌دارد. در طلب معشوق می‌کوشد و ندای لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (کهف (۱۸): ۶۰) از قلبش بر زبان جاری می‌شود و در جوارح و جوانحش ساری می‌شود و آرامش را از او می‌گیرد و از نای او ندای فتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک به گوش جان‌ها می‌رسد، و به مقدار عشق و عملکرد به حکم فطرت دست از خود برداشته، معشوق حقیقی را به همان مقدار ببیند؛ چرا که معشوق حقیقی حجابی ندارد ( بلکه حجاب مخصوص

عاشق و به اعتبار اشتباه معشوق حقیقی به مجازی و لوازم آن است و چون حجاب مرتفع، و توجه کامل شود، لابد به مشاهده معشوق سرافراز، و به نهایت عبودیت و فناء در آن موفق شود) (شاه‌آبادی: همان، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ پس به مقتضای ادراک نقص، جهل و عجز که سرآمد نقایص است، خود را از معشوقیت عزل و از خود رفع اشتباه کند و به سبب جهل به حقایق از دعوی فرمانفرمایی و استبداد و استقلال خارج و برای طاعت و استضلال مهیا شود و به سبب ادراک عجز از تقاضای حریت بیرون رفته، به رقیب و انقیاد، خود را سزاوار داند و به واسطه وجود عشق، خود را از سکونت و راحت طلبی خارج کرده، در طلب معشوق حقیقی برآید و روی به درگاه او آورد و فرمان فاقم و جهک للددین حنیفاً را اطاعت کند. (شاه‌آبادی، همان)، و به مقتضای فطرت یاد شده، به آنچه در فطرت او است ملتزم شود و بدون معلم بتواند به سه اصل ذیل که در فطرت انسان مسطور است، دست یابد.

۱. لزوم معرفت اصل مبدأ و معاد هر چیزی (و لوازم و فروع آن دو) و شاهدش عشق، علم و کمال است؛

۲. لزوم خضوع و عبودیت برای کامل که از لوازم فطرت است؛

۳. لزوم عدل و اعطاء کل ذی حق حقه و بغض ظلم و تعدی است؛

پس دین فطری و الاهی عبارت است از معرفت و عبودیت و عدالت در حقوق و حدود و از این جا ظاهر می‌شود وجه تفسیر فطرت و تعبیر از دین به توحید (شاه‌آبادی، همان، ص ۱۳۹)؛ البته به معنای وسیع توحید که تمام اصول دین و مذهب را شامل است.

معلوم شد که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه بدیهی تراست؛ زیرا در تمام احکام عقلیه، حکمی که بدین مثابه باشد که هیچ کس در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است و چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد؛ پس اگر توحید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از ابده بدیهیات و اظهر ضروریات باشد؛ و لکن اکثر الناس لا یعلمون (امام خمینی، ۱۳۶۸: ص ۱۸۰ و ۱۸۱)؛ پس انسان با مطالعه کتاب تکوین خود (فطرت) و کتاب تدوین انسان کامل (قرآن) که واحدند می‌تواند به حکم فطرت با پای فطرت و در مسیر فطرت به مقصد فطرت برسد.

## منابع و مأخذ

- \* قرآن مجید.
- \* نهج البلاغه.
۱. ابن بابویه قمی (صدوق) محمد بن علی، کتاب التوحید، تهران. مکتبه الصدوق، ۱۳۹۱ق.
  ۲. احسائی، محمدابن علی بن ابراهیم (معروف به ابی جمهور)، عوالی اللئالی، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مطبعه سید الشهداء، ۱۴۰۳ق.
  ۳. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
  ۴. خمینی، روح الله، چهل حدیث، مرکز فرهنگی رجاء، ۱۳۶۸ش.
  ۵. \_\_\_\_\_، سر الصلاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۹ش. ج ۱۰.
  ۶. \_\_\_\_\_، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷ش، ج ۱.
  ۷. \_\_\_\_\_، صحیفه امام (۲۲ جلدی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ش، ج ۱.
  ۸. \_\_\_\_\_، تفسیر و شواهد قرآنی در آثار امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۲ش.
  ۹. شاه آبادی، شذرات المعارف، تهران بنیاد علوم معارف اسلامی، ۱۳۸۰ش.
  ۱۰. شاه آبادی، محمدعلی، رشحات البحار، تهران. نهضت زنان مسلمان، بی تا.
  ۱۱. صدر المتألعین، محمدبن ابراهیم، الأسفار الأربعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۰ق.
  ۱۲. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء ۱۳۴۰ق.
  ۱۳. مطهری مرتضی، فطرت، تهران، انتشارات انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ساختمان، ۱۳۶۱ش.